

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۶، شماره مسلسل ۶۹

چیستی، خاستگاه و علل برآمدن تاریخ اجتماعی

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۶

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۰/۷

سید ابوالفضل رضوی *

شهرام رهنما (حسن‌وند) **

تاریخ‌نگاری سنتی بیشتر ماهیت روایی داشت و به سرگذشت برگزیدگان جوامع می‌پرداخت. این نوع نگارش تاریخ، اگر کنش‌های دیگر اقدار و مباحثی همچون باورها و جنبش‌ها و رویدادهای غیرسیاسی و گاه غیراعتقادی را گزارش می‌کرد، باز در جهت منافع قدرت‌ها و مصلحت برگزیدگان جامعه بود. تاریخ‌نگاری مدرن - با اتنا بر ضرورت نقد بی‌اعتنایی تاریخ‌نگاری سنتی به وجوه غیرسیاسی و غیراعتقادی تاریخ - کوشیده است تا نگرشی ساختاری به تاریخ داشته باشد و در پرتو گرایش‌های مختلف تاریخ‌نگارانه، وجوه مختلف تاریخ را بررسی کند. تاریخ‌نگاری اجتماعی به عنوان گرایشی نو که در چنین فضایی زاده شد - با نگاه تحلیلی به تاریخ و با توجه به ضرورت پرداختن روشن‌تر و چندوجهی به زندگی روزانه مردم - با گرایش‌های تاریخ‌شناختی جدیدتری همچون تاریخ فرهنگی، و قوم‌شناسی نیز پیوند خورده است و سعی در جاودانه ساختن کنش و میراث اجتماعی و فرهنگی انسان

* دانش‌یار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران؛ Abolfazlrazavi@Khu.ac.ir .

** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه لرستان (نویسنده مسؤول)؛ rahnama.sh@lu.ac.ir .

دارد. تاریخ اجتماعی بیشتر به کنش‌ها و شیوه‌های زندگی، انگیزه‌ها و خواست‌های مردمان عادی توجه می‌کند. این رهیافت با تأکید بر نقش شهروندان عادی، مطالعه نقش رهبران را کم‌رنگ‌تر می‌سازد و مسیر مطالعه جامع‌نگر تاریخ را هموارتر می‌کند. نوشتار حاضر ضمن مروری بر سیر تحول جایگاه علم تاریخ و تاریخ‌نگاری از دوران سنتی تا جدید، به جایگاه و چیستی تاریخ اجتماعی پرداخته، مهم‌ترین علل رشد و رونق این رهیافت را وامی‌کاود.

کلیدواژگان: تاریخ، تاریخ اجتماعی، تاریخ‌نگاری اجتماعی، تاریخ‌نگاری سنتی،

تاریخ‌نگاری جدید.

مقدمه

تاریخ‌نگاری به عنوان صورت مکتوب علم تاریخ، مبین تکوین و تحول اجزای ساختار حیات اجتماعی است؛ از این منظر درک تاریخ‌نگاری و همین‌طور علم تاریخ، تابع درک و دیدگاهی است که نسبت به تاریخ وجود دارد. بی‌تردید تلقی تاریخ‌شناس از تاریخ در معنای هستی‌شناختی آن، بر معرفت‌شناسی تاریخی و تاریخ‌نگاری اثرگذار است. در همین جهت، مبحث مهم تاریخ اجتماعی^۱ - که جنبه‌های خاصی از ساختار حیات اجتماعی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد - به عنوان مفهومی قابل اعتنا در پژوهش‌های تاریخی، اهمیتی ویژه می‌یابد.

در اینجا تاریخ اجتماعی، تاریخ را از حیث اهتمام به وجوه جمعی حیات انسانی و اثرگذاری مردمی در چگونگی تکوین و تداوم ساختار اجتماعی مورد نظر قرار می‌دهد و این جایگاه را برتر از وجوه دیگری همچون سیاست و اقتصاد و فرهنگ لحاظ می‌کند. از این جهت، تأکید بر تاریخ اجتماعی، یک تأکید روش‌شناختی - معرفت‌شناختی است. هم‌چنان که در عرصه تاریخ فرهنگی، و در وجهی متفاوت از تاریخ فرهنگ یا مطالعات فرهنگی، فرهنگ به عنوان متغیر مستقلی لحاظ می‌شود تا اثرگذاری آن بر سایر وجوه حیات جمعی انسان‌ها تبیین شود؛ در تاریخ اجتماعی نیز، وجه اجتماعی حیات انسانی به

عنوان وجه غالب و مؤثر در نظر گرفته می‌شود. مردم - به عنوان مفهومی در برابر ساختار سیاسی و حکومت - چه به عنوان کسانی که در تعامل و احیاناً تقابل با یکدیگرند و چه به عنوان کسانی که بنیان اصلی جامعه بر دوش آنان قرار دارد و به منزله نقش‌آفرینان اصلی جامعه، اعتقاد، فرهنگ و اقتصاد و امثال آن را رقم می‌زنند، در این عرصه جایگاه مهمی دارند و موضوع مطالعه ویژه قلمداد می‌شوند.

تکوین و تحول این رویکرد در مطالعات تاریخی، با زمینه‌های خاص خود، پارادایمی^۲ نوظهور است و سهم مؤثری در مطالعات کارآمدتر تاریخی داشته است. با توجه به این اهمیت، نوشتار حاضر ضمن مروری بر سیر تحول جایگاه دانش تاریخ و تاریخ‌شناسی، به جایگاه و ماهیت این عرصه نوظهور می‌پردازد و برخی از مهم‌ترین علل رشد و رونق این رهیافت را بررسی می‌کند.

علم تاریخ و ماهیت مطالعات تاریخی

تاریخ، دانش شناخت و تحلیل نظام‌مند کنش‌های انسانی در دوران گذشته است. مورخان نوعی نگاه گفتمانی به تاریخ دارند که حاصل امتزاج افق‌هاست و پیوستگی مستمر حال و گذشته را در پرتو نگرش آن‌ها در خود دارد. چنین امتزاج و انضمامی که در مرحله نخست در ذهن مورخان صورت می‌گیرد، هنگامی که صورت نوشتاری به خود بگیرد تاریخ‌نگاری نامیده می‌شود. علم تاریخ که در مرحله ذهنیت، تداخل حال و گذشته را در خود دارد، در مرحله عینیت یا همان صورت مکتوب نیز با شرایط موجود جامعه در زمان حال در تقارن قرار می‌گیرد و در قالب زبان و کتابت، واقعی‌تر و به‌روزتر جلوه می‌کند. از این حیث، تاریخ‌نگاری در پی آن است که شرحی منضبط، منسجم و درک‌شدنی را درباره وقایع تاریخی ارائه دهد و دانش تاریخ را از بازگویی حوادث پراکنده به سمتی هدایت کند که در خدمت شرح و تفسیر سرگذشت جمعی انسان در سیر تکاملی‌اش قرار گیرد.

بر این اساس، علم تاریخ و تاریخ‌نگاری، بر دگرگونی‌هایی که در مقاطع مختلف تاریخی یک قوم و ملت رخ داده است و تحول و تداوم تاریخی آن قوم و ملت را در خود دارد، تأمل می‌کند و شرح ساختاری حیات اجتماعی آن را مد نظر دارد. به بیانی دیگر، مورخان در قالب تاریخ‌نگاری در تعقیب این هدفند که با شناخت و تحلیل نظام‌مند

دوره‌های گذشته جوامع و تبیین علیّ تحولات تاریخی (تبیین معطوف به زمان حال)، پاسخی برای مسائل موجود جامعه عصر خویش بیابند و مانع از ضعف خاطره تاریخی و در نتیجه ضعف هویتی جامعه شوند.

تاریخ‌نگاری سنتی و وجه غالب رویکرد سیاسی

تاریخ‌نگاری سنتی اغلب ماهیت روایی^۳ داشت و معمولاً حوادث مهم را گزارش می‌کرد؛ یکی از مهم‌ترین موضوعات آن سرگذشت شاهان و حاکمان بود. این نوع نگارش اگر هم در پی فهم کنش‌های اعتقادی و اجتماعی برمی‌آمد بدین سبب بود که مربوط به برخی از صاحبان قدرت می‌شد. پرداختن به جنگ‌ها و مسائل دیپلماتیک بین کشورها نیز از موضوعات مورد توجه در تاریخ سنتی به شمار می‌آمد؛ پس سه موضوع سرگذشت شاهان، جنگ‌ها و روابط دیپلماتیک از مهم‌ترین و پرحجم‌ترین مباحث در تاریخ سنتی بود و منابع تاریخ‌نگاری سنتی، از نوع تاریخ‌نویسی روایی هستند. امروزه نیز گروهی از مورخان، بر روایی بودن جریان تاریخ تأکید دارند. «تاریخ اساساً یک جریان روایی به مفهوم نقل حوادث، وقایع و اعمال مردمان گذشته، به خصوص در عرصه سیاسی است که علی‌العموم بر اساس ترتیب تاریخی و زمانی وقوع حوادث و رخدادها، یعنی به صورت کرونولوژیک یا گاه‌شماری تدوین می‌شود».^۴ وقایع‌نگاران روایی، از سوی حکومت‌ها و وظیفه نگارش وقایع سیاسی و نظامی را بر عهده داشتند. بنابراین شرح وقایع درباره‌ها، دیوان‌ها و میدان‌های جنگ وظیفه اصلی آنان بود.

مهم‌ترین مسأله بنیادی در ذهن مورخ سنتی، چیستی و چرایی تاریخ است و در قالب خاص خود به این سؤال‌ها پاسخ می‌دهد و چون این سؤال‌ها درباره کنش‌های برگزیدگان جامعه است، بنابراین مردم عادی چندان جایگاهی در این نوشته‌ها ندارند. تاریخ‌نگاری سنتی معمولاً حکومت‌ها را عامل تحولات تاریخی می‌انگارد و سهمی برای مردم عادی در این میان قائل نیست.^۵ مورخان سنتی، رویکرد اجتماعی کمتری دارند، یعنی به لحاظ تجربی، فرایندها و ساختارها را که به جوامع تنوع می‌بخشند نادیده می‌گیرند و از حیث مفهومی و نظری نیز مشخصات کلی فرایندها و ساختارها و نیز روابط آن‌ها با کنش‌ها و وقایع را در نظر نمی‌گیرند.^۶ مورخ سنتی همواره در موضع یک مشاهده‌گر منفصل،^۷ و

بی‌طرف و البته خونسرد به بررسی گزارش‌های تاریخی می‌پردازد. روش تاریخ سنتی روش توصیفی است که به توضیح وضعیت امری در گذشته می‌پردازد. نتیجه این امر نیز چیزی شبیه گاه‌شماری است. مشکل عمده تاریخ روایی آن است که ترتیب زمانی (یا جایگاه یک پدیده در توالی وقایع) به تنهایی علیت نظری یا تاریخی را بیان نمی‌کند. برای برقراری رابطه علیت سه شرط لازم است: ۱. ترتیب زمانی: علت باید مقدم بر معلول باشد؛ ۲. پیوستگی: دو پدیده باید به صورتی الگومند با هم روی دهند؛ ۳. حذف جایگزین: معلول، محصول آن علت است نه چیزی دیگر. تاریخ روایی فقط شرط اول را دارد. علاوه بر این هر گونه مدل با فرایندهای علی بنیادی را نیز مکتوم می‌دارد. بیشتر مورخان سنتی به صراحت نمی‌گویند ترکیب شرایط چگونه عمل می‌کند. برای مثال، مورخ سنتی سه شرط را برای وقوع یک واقعه ذکر می‌کند، اما به ندرت به خوانندگان می‌گوید که هر سه شرط باید وجود داشته باشد تا مؤثر افتد، یا این که دو شرط یا یک شرط هم تأثیر مشابهی دارند.^۸ این رهیافت تاریخ‌نگارانه که وجه غالب روایی داشت، چه بر اساس نگرش اسطوره‌ای و چه واقعی، کمتر به وجوه اجتماعی تاریخ می‌پرداخت و اقتصاد و جامعه را از حیث سیاسی و احیاناً اعتقادی صرف درک و تبیین می‌نمود.

تکوین و تحول تاریخ اجتماعی

صرف نظر از توجه غیرمستقیم و یا اعتنای ناخودآگاه مورخان به بخشی از شؤون حیات اجتماعی انسان‌ها و یا اهتمام تاریخ‌نگارانه محدود مورخانی که نیم‌نگاهی به این وجه از حیات اجتماعی انسان‌ها داشته‌اند، می‌توان گفت تاریخ اجتماعی از نیمه دوم قرن بیستم به بعد در اروپا و امریکا ظهور کرد. قبل از این، در قرن نوزدهم نیز مورخان به صورت پراکنده به زندگی اجتماعی پرداخته بودند، اما تاریخ اجتماعی بر خلاف نحله‌های دیگر تاریخ، چون تاریخ اندیشه، تاریخ سیاسی یا تاریخ دیپلماسی، در جهان غرب عمر کوتاهی دارد و وقتی به شرق می‌رسد، این سابقه کمتر هم می‌شود. در حقیقت پس از جنگ دوم جهانی است که این سنخ از تاریخ‌نگاری تکوین یافته، انسجام نسبی پیدا می‌کند. دل‌مشغولی تاریخ‌نگاران اجتماعی نخست با ارائه رسالتی متفاوت در تاریخ‌پژوهی

آغاز شد که حاصل نگاه از پایین به تاریخ بود و توجه مورخان را از جنگ و زندگی مردان بزرگ به رفتارهای عادی جامعه جلب کرد. در این رویکرد، به جای پرداختن به جنگ‌ها و فتوحات و ظهور و سقوط حکومت‌ها و لشکرکشی پادشاهان و قهرمانی سرداران، به زندگی توده مردم پرداخته می‌شود و رنج‌های عامه مردم و آداب و رسومشان، دغدغه‌های زندگی‌شان و آثار جنگ‌ها و حوادث طبیعی بر روند زندگی ایشان مطالعه و بررسی می‌شود. این عرصه در تاریخ‌نگاری سنتی مغفول مانده بود و چندان التفاتی بدان نبود. غلبه پارادایم سنتی، حاصل از برتر پنداشتن ساخت سیاسی جامعه و آمریت برگزیدگان سیاسی و اعتقادی در اندیشه مورخان، موجب می‌شد تا زندگی توده مردم و مشکلات آن‌ها را، شکل معمول و طبیعی حیات ایشان بیندارند و جایگاهی برای آن قائل نباشند؛ طبیعی است چیزی که همیشه جریان دارد و گریبان‌گیر همگان است، توجه کسی را به خود جلب نمی‌کند.

بر اساس میزان توجه تاریخ‌نگاران به وجوه اجتماعی‌تر زندگی انسان، می‌توان برای تاریخ‌نگاری اجتماعی دو دوره بیان کرد. دوره نخست از قرن شانزدهم میلادی آغاز شد و همزمان با دگرگونی‌های روشی - معرفتی عصر روشنگری و آنچه که فیلسوف - مورخان عصر روشنگری در پی آن بودند، رو به رشد نهاد. در این میان نخستین اعتراض به مشی تاریخ‌نگارانه سنتی به شکلی پر رنگ از سوی ولتر مطرح شد.^۹ از این منظر، روایت‌های تاریخی مربوط به توده و فرودستان جامعه، اهمیت خود را نسبت به تاریخ رسمی اسیر کلان‌روایت سیاست نشان می‌دهد. موج یا دوره دوم، که ماهیت اعتراضی بیشتری داشت، نوعی مقابله با مشرب تاریخ‌نگارانه اروپامحور را در خود داشت. از این منظر، تاریخ‌نگاری اجتماعی (تاریخ‌نگاری فرودستان)^{۱۰} را می‌توان نوعی شورش بر ضد تاریخ‌نگاری اروپامحور دانست. در این رهیافت نوظهور، مورخان اجتماعی نگاه خاصی به فرودستان داشتند. تعریفی را که این مورخان از فرودست داشتند آنتونیو گرامشی در یادداشت‌های زندان خود ارائه داده بود. انسان فرودست، به تعبیر گرامشی، انسانی در حاشیه‌مانده و نه لزوماً تهی دست است؛ انسانی که از اعمال قدرت در جامعه ناتوان است. با این تعریف، گروه‌هایی از اقلیت‌های مذهبی یا قومی و زنان نیز در بسیاری از جوامع در حاشیه قرار

می‌گیرند و از گروه‌های فرودست به شمار می‌آیند. او در گسترش دامنه مطالعات خود و در نقد آرای اروپامدارانه تاریخ‌نگاری فرودستان، پرسش‌های در خور تأملی را پیش کشید. از جمله این که چگونه می‌توان به تاریخ‌گرایی فراگیری نگریست که زایشگاه تجدد را اروپا می‌داند و بر اساس آن بر این باور است که تمامی جوامع باید از مسیری عبور کنند که کشورهای اروپایی طی کرده‌اند.^{۱۱}

در گسترش این مشرب جدید، دو مکتب مارکسیست و آنال به عنوان منابع مرجع، سهم جدی داشتند. پیش از جنگ دوم جهانی و در دهه ۲۰ میلادی، بنیان‌گذاران مکتب آنال، پیش‌کسوت تاریخ‌نگاری اجتماعی بودند. جنگ جهانی فترتی در این حوزه ایجاد کرد، اما این گفتمان تاریخ‌نگارانه را از بین نبرد و در سراسر قرن بیستم موفق‌ترین مکتب تاریخ‌نگاری قلمداد می‌شد. در پایان دهه ۱۹۵۰ و سال‌های نخست دهه ۱۹۶۰ گروهی از تاریخ‌نگاران جوان مارکسیسم، دست به انتشار آثاری در ذیل یک دسته‌بندی جدید به نام *تاریخ طبقات پایین* زدند که در نوع خود نمود بارز تاریخ‌نگاری اجتماعی بود. گفتنی است که دست‌اندرکاران مطالعات فرودست، در نقد آرای اروپامدار به مارکس و اندیشه اروپامدار او نیز رحم نکردند و با نگاهی نقادانه به بازخوانی مارکسیسم نشستند.^{۱۲} رهیافت‌های روشی - اندیشه‌ای که در قرن بیستم و به خصوص در نیمه دوم این قرن رو به رشد نهاد و در نوع خود ماهیت دگراندیشانه و اعتراضی داشت نیز در این جهت اثر فراوان داشت که از آن جمله می‌توان به نظریه فروید (که برای ناخودآگاه نقش تعیین‌کننده‌ای قائل بود و مفهوم سوژه دانای دارای هویت ثابت و واحد را آسیب‌پذیر می‌کرد)؛ زبان‌شناسی ساختاری سوسوری (که در کنار اهتمام به انسجام و هم‌گرایی، بر افتراق و تفاوت نیز تأکید داشت)؛ اندیشه و آثار فوکو (که رهیافت‌های ایستا و ثابت و واحد مدرنیستی را به چالش می‌کشید)؛ و فمینیسم (که چنانچه جنبشی اجتماعی، اثرگذاری افراد و گروه‌های ویژه را نفی می‌کرد و رویکرد اجتماعی‌تری به کار می‌گرفت)، اشاره کرد.^{۱۳}

در همین جهت در سال‌های پس از جنگ، به یک‌باره رویکردی متداول می‌شود که تاریخ اجتماعی را ترویج می‌کند. در دهه ۶۰ میلادی مجله‌ای با نام *گذشته و حال* در انگلستان چاپ می‌شود که برای نخستین بار در بررسی تاریخ تجدد در اروپا، نخبگان و

برکشیدگان را تنها عامل به حساب نمی‌آورد و از منظر طبقات تهی دست و فرودست جامعه، تاریخ تجدد را مطالعه می‌کند. به مرور، این نگاه تاریخی از انگلستان فراتر رفت و به آلمان رسید و برای نخستین بار تاریخ نیمه اول قرن بیستم این کشور را مورخان اجتماعی نوشتند. فراتر از این، زندگی روزمره مردم فرودست در مقاطع زمانی کم‌اهمیت‌تر نیز مورد توجه مورخان قرار گرفت. در ادامه، دهه ۸۰ میلادی، دهه کشف قله‌های بلند در تاریخ‌نگاری اجتماعی بود. در این دهه، تاریخ‌نگاری اجتماعی به آسیا و آمریکای لاتین هم راه یافت؛ نگاه متفاوت به تاریخ و اهتمام به تاریخ‌نگاری اجتماعی به عنوان یک نحله مهم، میان مورخان هندی بسیار مورد توجه قرار گرفت. در تاریخ‌نگاری استعماری، نخبه استعمارگر عامل دگرگونی است و در تاریخ‌نگاری ملی، نخبه ملی‌گرا به دنبال انتقاد از این نوع تاریخ‌نگاری بود. از همین خاستگاه، مطالعات فرودستان در هند رواج یافت و به سرعت از جغرافیای هند فراتر رفت و مورخان آمریکای لاتین و حتی مورخان اروپایی از آن استقبال کردند.^{۱۴}

چیستی و خاستگاه تاریخ اجتماعی

همانند بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی، هنوز تعریف دقیقی از تاریخ اجتماعی صورت نگرفته و یا بسیار ناقص است. در برخی فرهنگ‌نامه‌ها تاریخ اجتماعی این‌گونه تعریف شده است:

تاریخ اجتماعی نوعی فهم از تاریخ است که در مقام تحلیل و تبیین حوادث، به گرایش‌های فکری، ویژگی‌های اخلاقی و سبک و سیاق زندگی عامه مردم نیز به عنوان یک عامل اثرگذار بر روند حوادث نگاه می‌کند. تاریخ اجتماعی، تاریخ منهای حاکمیت یا توجه به اقشار پایین جامعه، یا توجه به روابط میان همه انسان‌ها، یا دانش بررسی تاریخ گروه‌ها یا فعالیت‌های اجتماعی است.^{۱۵}

تاریخ اجتماعی با توجه به زمینه‌های شکل‌گیری و مباحث مطرح در آن، با تاریخ سنتی متفاوت است و به دنبال اهدافی غیر از اهداف تاریخ سنتی است. این کلیت در ذهن محققان این عرصه وجود دارد که تاریخ اجتماعی در تلاش است که از طبقات فرودست

بگوید و به بررسی نقش افشار پایین اجتماع در روند جریان‌های تاریخی بپردازد. از نظر مورخ اجتماعی، این طبقات فرودست جامعه هستند که جریان‌های تاریخی را شکل می‌دهند و به حرکت درمی‌آورند.

تاریخ از پایین^{۱۶} (یا همان تاریخ اجتماعی) به عنوان یکی از شاخه‌های تاریخ تحلیلی، به دنبال جمع‌آوری داده‌های تاریخی است و البته در این میان طبق برخی تعاریف، در سه حوزه عمل می‌کند: اول. رابطه مردم با مردم؛ دوم. رابطه مردم با دولت و حکومت؛ سوم. رابطه مردم با زیست‌بوم مادی و معنوی.^{۱۷} البته باید این قید را اضافه کرد که تاریخ اجتماعی، مناسبات متقابل مردم در این سه حوزه را از منظر آمریت جایگاه و کنش مردمی مطالعه می‌کند و الا طبیعی است که بخشی از این مناسبات، اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی و نظامی باشد. در این جا، مهم از پایین انجام شدن آن‌ها، اثرگذار بودن آن‌ها در روند تحولات ساختاری و مطالعه آن‌ها از این موضع است. تاریخ اجتماعی با برجسته کردن نقش مردم و به ویژه گروه‌های پایین جامعه، در پی آن بود که نقش جنبش‌های اجتماعی را در فرآیند تکوینی جامعه بشناسد و آن را به همه بشناساند. بدین ترتیب، در تاریخ‌نگاری اجتماعی نخست به اعتراضات طبقات فرودست و تهی‌دست که ساختارهای سیاسی و اجتماعی را به چالش گرفته‌اند، توجه می‌شود اما به مرور، توجه به حوزه زندگی روزمره مردم یا آنچه که با عنوان تاریخ زندگی روزمره^{۱۸} می‌شناسیم جلب می‌شود. در این نگاه، تاریخ اجتماعی در گسترش دامنه خود، شاخه‌های دیگری از جمله تاریخ کار یا تاریخ فرهنگی را - که این روزها یکی از شاخه‌های مهم تاریخ اجتماعی قلمداد می‌شود - نیز در بر می‌گیرد.

بیشتر محققان تاریخ اجتماعی به تاریخ‌نگاری، روایت و توصیف اکتفا کرده‌اند و در حوزه تاریخ اجتماعی با هم اختلاف نظر زیادی دارند، اما نکته مهم در این میان، تقابل و تفاوت تاریخ اجتماعی با تاریخ سیاسی است؛ چرا که شکل‌گیری تاریخ اجتماعی و گرایش‌های همسو با آن در قرن نوزدهم و بیستم واکنشی بود که برخی مورخان در برابر تاریخ سیاسی انجام دادند.^{۱۹}

تاریخ اجتماعی دارای مؤلفه‌های فراوانی است که چند مؤلفه آن دارای اهمیتی بیشتر

است:

۱. یکی از مؤلفه‌های تاریخ اجتماعی، تاریخ گروه‌ها و طبقات فرودست جامعه است؛ زندگانی آن‌ها، جنبش‌های اجتماعی‌شان و نقش آن‌ها در فرآیند شکوفایی جامعه خودشان. بر این اساس، تاریخ اجتماعی بیشتر به بررسی اعتراضات گروه‌های فرودست می‌پردازد و به نتایج حاصل از آن توجه نشان می‌دهد.

۲. مؤلفه دیگر که می‌توان از آن نام برد، فعالیت اجتماعی همه انسان‌هاست و لزوماً به گروه‌های فرودست محدود نمی‌شود؛ بلکه حوزه‌های وسیع‌تری از تمامی مردم را در بر می‌گیرد. این حوزه بیشتر به زندگانی مردم می‌پردازد و در آن کمتر صحبت از سیاست به میان می‌آید و به همین دلیل از تاریخ سیاسی فاصله می‌گیرد.

۳. مؤلفه دیگر اوضاع اقتصادی است. اقتصاد حوزه‌ای است که در آن، تاریخ اجتماعی با تاریخ اقتصادی پیوند می‌خورد. در نگاه تاریخ اجتماعی - اقتصادی، معیشت مردمان است که مورد توجه قرار می‌گیرد و تطور و تحول و جوه تولیدی در حاشیه این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین تاریخ اجتماعی بستریایی چون فرهنگ، سیاست و اقتصاد را نیز در خود نهفته دارد و در بررسی تاریخ اجتماعی باید به این سه مقوله توجه جدی مبذول داشت.

زمینه‌های رونق تاریخ اجتماعی

الف - گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای

در نیم قرن اخیر، گسترش و توسعه فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی بینارشته‌ای، دست‌آوردها و نتایج شایسته‌ای برای نظام آموزش عالی، دانشگاه‌ها، صنعت و جامعه، در کشورهای توسعه‌یافته داشته است. پژوهش میان‌رشته‌ای، تلفیق دو یا چند رشته دانشگاهی برای حل یک مسأله پژوهشی است که در دوران رواج تخصص‌گرایی و در عصری که بین متخصصان رشته‌های مختلف فاصله افتاده است، نگاهی وحدت‌گرایانه به علم بشری دارد و درصدد ایجاد ارتباط منطقی بین علوم و پاسخ به سؤال‌هایی است که رشته‌های تخصصی به تنهایی نمی‌توانند جوابی درخور برای آن‌ها به دست دهند. این رویکرد پس از آسیب‌شناسی تخصص‌گرایی محض و آشکار شدن پی‌آمدهای منفی آن در

دهه‌های اخیر، اهمیت خاصی یافته و در مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی جهان مورد توجه قرار گرفته است. بین دو اصطلاح میان‌رشته‌ای^{۲۰} و چندرشته‌ای^{۲۱} تفاوت وجود دارد؛ چندرشته‌ای بودن، متضمن در کنار هم قرار گرفتن دو یا چند رشته علمی همچون تدریس گروهی مدرسان حوزه‌های مختلف در یک زمینه موضوعی است، در حالی که میان‌رشته‌ای بودن، مستلزم یک پارچگی و تغییر شکل نظام و حوزه علمی پیشین و ایجاد شکل‌های تازه‌ای از دانش است.^{۲۲} پیشرفت روزافزون دانش، تنوع و پیچیدگی مسائل و نیازها، انتظار خدمات اجتماعی و نوآوری فناورانه و کارآفرینی علمی از دانشگاه‌ها، مسأله‌یابی و پوشش فضاهای خالی بین رشته‌ها و غنی‌سازی وظایف آموزشی و پژوهشی، گسترش و توسعه فعالیت‌های میان‌رشته‌ای را به یک ضرورت راهبردی در آموزش عالی تبدیل کرده است.^{۲۳}

در اوایل قرن بیستم، گروهی از اندیشمندان از جمله ادموند هوسرل،^{۲۴} برای کم کردن آثار منفی تخصص‌گرایی، به چاره‌جویی پرداختند و روش‌های جدیدی را برای فهم بهتر پدیده‌ها، از جمله پدیدارشناسی پیشنهاد کردند. پدیدارشناسی را به عنوان رهیافتی که نشان دادن ابعاد پدیدارهای کثیرالاضلاع را در دستور کار دارد، می‌توان نخستین گام بر ضد حصرگرایی در علوم قلمداد کرد. در این جهت، البته باید بین پدیدارشناسان متقدم و متأخر تفاوت قائل شد؛ چرا که در واقع این پدیدارشناسان معاصر بودند که با بهره‌جستن از رویکرد میان‌رشته‌ای، پدیدارشناسی را تعالی و توسعه دادند.^{۲۵}

امروز تاریخ به عنوان علم شناخت گذشته بشر، از تمامی امکانات و تئوری‌های علوم جدید که شناخت گسترده‌تر و عمیق‌تر واقعیت‌ها را فراهم ساخته‌اند، مستقیماً سود می‌جوید. اکنون به یاری اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی در گرایش‌ها و شاخه‌های مختلف آن، روان‌شناسی فردی و اجتماعی، جغرافیا، اندیشه‌های سیاسی، علوم سیاسی، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، اقتصاد و گرایش‌های آن و بسیاری از علوم دیگر، تصویر به مراتب جامع‌تر و پیچیده‌تری از انسان به ذهن آمده است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که با بهره‌گیری از مطالعات میان‌رشته‌ای و علوم یادشده، میدان وسیع و راه‌های جدیدی با چشم‌اندازهای گسترده در برابر مورخ گسترده شده است که می‌تواند تحقیقات تاریخی را

هم عمق و غنا و هم تنوع ببخشد.

ب - هم‌گرایی تاریخ و جامعه‌شناسی

مورخان مجبورند با حوزه‌های مختلف علوم انسانی آشنایی بیشتری پیدا کرده، بینش و نگرش حاکم بر این رشته‌ها را درک کنند. مورخان، تحت تأثیر گفتمان حاکم بر زمان حال و بر اساس ضرورت‌های مطرح، گذشته را مطالعه می‌کنند و از همین رو آشنایی با ساختار جوامع، آن‌ها را در درک بهتر گفتمان‌های دوره‌های مختلف یاری می‌رساند. اشراف بر ساختار جوامع، آشنایی با علوم هم‌عرض تاریخ را طلب می‌کند و مورخان را به هم‌نوایی با گروه گسترده‌ای از اندیشمندان علوم اجتماعی فرامی‌خواند. حیات اجتماعی انسان‌ها در هر عصری، کلیت به‌هم‌پیوسته‌ای است که وجوه مختلف ساختاری آن، هم‌زمان و در ارتباط متقابل با دیگر وجوه معنا پیدا می‌کند. مورخان که شناخت وجوه مختلف حیات جمعی انسان در ادوار گذشته را در کلی‌ترین معنای آن مطالعه می‌کنند، این مهم را به کمک اسناد و منابع مکتوب و غیرمکتوب انجام می‌دهند و بر همین اساس ناگزیر از رویکرد میان‌رشته‌ای هستند. تاریخ‌نگاری در پی آن است که شرحی منضبط، منسجم و درک‌شدنی درباره وقایع تاریخی به دست دهد و دانش تاریخ را از بازگویی حوادث پراکنده به سمتی هدایت کند تا در خدمت شرح و تفسیر سرگذشت جمعی انسان در سیر تکاملی‌اش قرار گیرد. بر این اساس، علم تاریخ بر دگرگونی‌هایی که در مقاطع مختلف تاریخی یک قوم و ملت رخ داده است، تأمل می‌کند و شرح ساختار حیات اجتماعی آن را در نظر دارد.^{۲۶} مورخان در تعقیب این هدفند که با شناخت و تحلیل نظام‌مند دوره‌های گذشته جوامع و تبیین علّی تحولات تاریخی، پاسخی برای مشکلات موجود جامعه خود بیابند و حال و گذشته را به یک‌دیگر پیوند بزنند؛ از این رو به ضرورت باید درک میان‌رشته‌ای داشته باشند.^{۲۷}

در قرن هجدهم، هنوز رشته‌ای مجزا به عنوان جامعه‌شناسی مطرح نبود، بنابراین تقابلی بین جامعه‌شناسان و مورخان وجود نداشت. به مرور زمان، چرخشی نسبی، مورخان را از موضوعات سنتی تاریخ، یعنی سیاست و جنگ، به سمت مطالعه تاریخ اجتماعی سوق داد. در میان نظریه‌پردازان اجتماعی و مورخان بزرگ قرون اخیر، از همه بیشتر سه

نظریه‌پرداز بزرگ یعنی ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴م)، کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳م) و ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰م) بر وجود رابطه درونی و ذاتی بین تاریخ و نظریه اجتماعی تأکید ورزیده، به وجود ارتباط بین امر اجتماعی با امر تاریخی پی بردند و بر ضرورت همکاری و همراهی بین متفکران در این حوزه‌ها تأکید کردند. اما بعدها، از اواخر قرن نوزدهم به این سو، با غلبه نگرش پوزیتیویستی^{۲۸} در علوم و هژمونی این نگرش بر اکثر رشته‌ها، این هم‌گرایی و نزدیکی بین تاریخ و علوم اجتماعی و در حقیقت بین پژوهش‌ها و تحقیقات اجتماعی و تاریخی، به شکلی دیگر و در تقابل این عرصه بروز پیدا کرد.

از اواسط قرن بیستم، هم‌گرایی بین مورخان و تاریخ، با نظریه‌پردازان و نظریه، افزایش یافت که نتیجه آن چاپ آثار فراوانی بود که هدف مشترک میان نظریه‌پردازان اجتماعی و مورخان را بیان و تشویق می‌کرد. از این زمان، در بین مورخان اروپایی نهضتی شروع شد که زمینه‌های ظهور تاریخ‌نگاری اجتماعی را با نزدیک‌تر شدن به جامعه‌شناسی هموار کرد؛ و البته با رویکرد محض پوزیتیویستی آن دسته از مورخان که تمام هم‌خویش را مصروف کشف عینیت کرده، از تاریخ اجتماعی تبری می‌جستند، مخالفت کرد. این نهضتی بود که کارل لامپرشت آلمانی در رأس آن قرار داشت و جستجوی نوعی «تاریخ جمعی» را که طی تحقیق، به دیگر رشته‌ها همچون روان‌شناسی اجتماعی و جغرافیای انسانی توجه داشته باشد، مدنظر داشت.^{۲۹} تلاش‌های لامپرشت، اگر چه حتی در کشورش دیر با اقبال مواجه شد یا حتی نشد، به سرعت در محافل فرانسه و ایالات متحده رو به رشد نهاد و بهترین نمود خود را در نگاه یاران «آنال» نشان داد.^{۳۰} در میان اصحاب آنال، جامعه‌شناسان بزرگی قرار داشتند که صرف نظر از تحقق اصول مورد نظر آنالیست‌ها، بیش از هر چیز نوعی هم‌گرایی میان تاریخ و جامعه‌شناسی را نشان می‌دادند. این هم‌گرایی که پس از حدود یک قرن واگرایی حاصل شده بود، به نفع اصحاب هر دو رشته بود تا در کنار هم، از میزان کاستی روش‌شناسانه یک‌دیگر بکاهند و هدف واحدی را که همانا تحلیل ساختاری جوامع در دوره‌های گذشته و حال به منظور تکامل بیشتر بود، تعقیب کنند.^{۳۱} این نکته‌ای است که «ای. اچ. کار» به خوبی بدان توجه کرده و بر آن باور است که هر چه تاریخ بیشتر اجتماعی می‌شود و هر چه جامعه‌شناسی بیشتر تاریخی

می‌شود، برای هر دو بهتر است.^{۳۲} در جایی دیگر نیز اشاره می‌کند که:

علماء، دانشمندان علوم اجتماعی و مورخان همه رشته‌های مختلف، مطالعه واحدی را دنبال می‌کنند: مطالعه انسان و محیط او، مطالعه تأثیرات انسان بر محیطش و مطالعه تأثیرات محیط بر انسان. هدف همه این مطالعات، یکی است: از دیاد درک و تسلط بشر نسبت به محیطش.^{۳۳}

فرنان برودل نیز به لزوم نزدیکی تاریخ و جامعه‌شناسی اشاره دارد و می‌گوید: کارورزان هر دو رشته سعی دارند تجربه انسان را به صورت یک کل ببینند.^{۳۴} بهره‌گیری اهل تاریخ از دست‌آوردهای جامعه‌شناسی، سطح مطالعات تاریخی را، در مرحله شناخت حقایق و دست‌رسی به داده‌های موثق و نیز در مرحله تحلیل داده‌ها، بالا برده و این امکان را فراهم کرده است تا مورخان، پدیده‌های تاریخی را که در نگاه اول منفرد و جدای از هم به نظر می‌رسند، با توجه به تأثیر متقابلی که بر یک‌دیگر دارند، بررسی کرده، امکان فهم زمان حال در تاریخ و پاسخ‌گویی به مشکلات امروز جوامع را در پرتو شناخت دقیق گذشته و تحلیل صحیح‌تر آن فراهم کنند. این در حالی است که مطالعات تاریخی روزبه‌روز گسترش و عمق بیشتری پیدا کرده، به جای مطالعه کمی، با رویکرد کیفی‌تری به گذشته می‌پردازد و وجوه مختلف هنری، فلسفی، علمی، فرهنگی و اجتماعی تاریخ، به دقت مطالعه می‌گردد. در واقع، استفاده از جامعه‌شناسی، فرصت بیشتری را در فهم کیفی این مباحث فراهم می‌آورد.^{۳۵}

نظریه اجتماعی و بهره‌گیری از علوم اجتماعی، فرصتی را برای مورخ ایجاد می‌کند تا با رفع برخی از مهم‌ترین ضعف‌های معمول در تحلیل‌های تاریخی، به نقطه قابل اتکایی دست یابد و این امر با کار نظام‌مندتر و دقیق‌تر قابل دستیابی است. اگر پذیرفته شود که جامعه‌شناس به دنبال درک چرایی و چگونگی موضوعات و دگرگونی‌های زمان حال با اهتمام بر فهم گذشته است، و مورخ در پی درک چرایی و چگونگی موضوعات و دگرگونی‌های زمان گذشته با اعتنا بر نیازها و مسائل مبتلابه زمان حال است؛ تاریخ و جامعه‌شناسی نه منطبق بر هم، بلکه مکمل یک‌دیگرند. این دو رشته، ارتباط و پیوستگی

تنگاتنگی با هم دارند. هر یک از جوامع تاریخ، منحصر به فرد است و ویژگی‌های خاص خود را دارد اما نظریه‌های جامعه‌شناسی کلان و فراگیر است و خصلت فراجامعه‌ای دارد. و این امر، همکاری دو جانبه تاریخ و جامعه‌شناسی را ضروری‌تر نشان می‌دهد چرا که سر و کار جامعه‌شناسی با تاریخ جوامع است که هر یک منحصر به فرد است و بنا بر سوابق و شرایط خاص خود شکل پذیرفته است^{۳۶} اما کار مورخان پرداختن به دگرگونی‌های گذشته هر جامعه با اعتنا به مسائل مبتلابه زمان حال آن‌هاست. نظریه‌های اجتماعی نقش مهمی در پژوهش‌های تاریخی بر عهده دارند، زیرا بر اساس آن چه که خانم اسکاچپول بیان می‌کند، نتیجه نهایی هر گونه تحقیق عمده باید یک رشته تعمیم‌هایی باشد که مناسب‌ترین مدل برای هر وضع خاص را تکمیل کند و نیز قواعدی درباره رفتار اجتماعی ارائه دهد و بتواند با اندیشه‌های تطبیقی قابل توجه، به همه محققان تاریخ در همه زمان‌ها و مکان‌ها کمک کند.^{۳۷}

ج - تکوین و توسعه جامعه‌شناسی تاریخی

جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان یک شاخه ترکیبی و حوزه میان‌رشته‌ای، نقطه تلاقی دو علم تاریخ و جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. این رشته که در حقیقت، جامعه‌شناسی جوامع پیشین بر اساس اسناد و گزارش‌های تاریخی به‌جای‌مانده است، از اعضای نسبتاً جوان خانواده علوم اجتماعی قلمداد می‌شود. این شاخه علمی، به رغم استعداد بالا و متولیان زیاد، احتمالاً به دلیل فقر منابع و مراجع تاریخی متناسب با دغدغه‌ها و انتظارات پژوهش‌گران علوم اجتماعی، به ویژه در خصوص جوامع کهن بشری، به توسعه درخور توجهی دست نیافته است.

در جریان بسط و تکامل نظام‌ها و نهادهای آموزشی مدرن - که شاید بتوان خاستگاه آغازین آن را از دوران روشنگری به بعد جستجو کرد - به ویژه در پی گسترش و توسعه دانشگاه‌ها، علوم اجتماعی نیز همچون دیگر علوم انسانی به شاخه‌ها و رشته‌های فرعی و تخصصی متعددی تجزیه شد و از دل آن رشته‌های بی‌شمار کوچک‌تر، ولی تخصصی‌تر و پیچیده‌تر و فنی‌تر سربرآوردند؛ پدیده‌ای که در جای خود، علاوه بر نتایج و دست‌آوردهای مثبت، پی‌آمدهای منفی نیز در برداشت. از جمله این که سبب شد رشته‌ها و حوزه‌هایی

چون مردم‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی، مطالعات فرهنگی و دیگر رشته‌های خرد یا مطالعات محلی و نظایر آن، تا حدودی فاقد هر گونه طرح و نقشه نشان دهند و نوعاً بی‌برنامه و به عنوان رشته‌هایی که صرفاً در اثر تصادف و به طور شانسی پیدا شده‌اند به نظر آیند.^{۳۸} در دنیای امروز کاربرد فراوان جامعه‌شناسی تاریخی، نمایان‌گر کارآمدی تحلیل مبتنی بر تاریخ و جامعه‌شناسی است. مهم‌ترین کارکردهای این رویکرد میان‌رشته‌ای را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

نخستین فایده بینش جامعه‌شناسی تاریخی، کمک به فهم جهان کنونی و نحوه تغییر آن است. وظیفه اصلی جامعه‌شناس تاریخی آن نیست که گذشته را بررسی کند، بلکه وظیفه او تفسیر زمان حال است که ماهیت تاریخی دارد. افرادی مانند والرشتاین، اندرسون، گیدنز و فوکو، تاریخ گذشته را نه به خاطر خود گذشته، بلکه برای فهم حال بازسازی می‌کنند.

دومین فایده جامعه‌شناسی تاریخی، نقد نظریه نوسازی و تلاش برای فهم ماهیت پیچیده تحولات تاریخی جوامع جهان سوم است. بینش جامعه‌شناسی تاریخی نشان می‌دهد که توسعه دارای ریشه‌های تاریخی مشخصی است و برای ارائه مدل مشخصی از توسعه، باید به ریشه‌های تاریخی آن جامعه و ماهیت ناهمگون عناصر آن توجه کرد. فایده سوم جامعه‌شناسی تاریخی، فهم درست مسیرهای آینده است. ساختارهای پنهانی وجود دارند که گاه نقشی رهایی‌بخش و گاه محدودکننده دارند. جامعه‌شناسی تاریخی، قدرت پیش‌بینی آینده را نمی‌دهد بلکه تلاش می‌کند تا نیروهای به حرکت درآورنده گذشته را کشف کند و از طریق آن به شهروندان کمک کند تا دریابند که ساختارها و شیوه‌های زندگی چگونه شکل گرفته‌اند و چگونه تغییر می‌کنند.

جامعه‌شناسی اساساً با تاریخ درآمیخته است. نه تنها تاریخ نمی‌تواند خود را از ساختار روایی داستان رها سازد، بلکه جامعه‌شناسی نیز حتی با تأکید یک جانبه بر حضور و حال، نمی‌تواند از این دام بگریزد. جامعه‌شناسی نه با واقعیت‌ها^{۳۹} بلکه با گزارش‌ها^{۴۰} سروکار دارد؛ نه این که برای جامعه‌شناسی واقعیتی وجود ندارد، بلکه هیچ گاه ما با واقعیت‌ها بی‌واسطه روبه‌رو نمی‌شویم. امور واقع همواره در قالب روایت عرضه می‌شوند.

جامعه‌شناسی همواره واقعیت‌ها را روایت می‌کند و صرف حضور و حال، تأثیری بر عینیت بیشتر روایت‌های یک جامعه‌شناس ندارد. از این رو نه تنها تاریخ، بلکه جامعه‌شناسی نیز روایتی است. جامعه‌شناسان تاریخی به هر شیوه‌ای که تاریخ را مورد توجه قرار دهند، تنها خواهان تبیین پدیده‌های زمان حال هستند و می‌خواهند فرایند مستمر ساختار تحولات گذشته که این لحظه خاص تاریخی (زمان حال) را می‌سازد، توضیح دهند. پس باید باز تأکید کرد: وظیفه جامعه‌شناسی تاریخی آن نیست که به بررسی گذشته بپردازد، بلکه تنها به دنبال زمان حال بوده، به کمک گذشته به تفسیر حال می‌پردازد. در همین جهت با شکل گرفتن جامعه‌شناسی، از توجه مورخان به شخصیت‌های بزرگ تاریخی کاسته شد و توجه به عامه مردم و گروه‌های اجتماعی افزایش یافت و مورخان به مطالعه جنبش‌های جمعی توجه نشان دادند. فوستل دو کولانژ،^{۴۱} مورخ فرانسوی، می‌نویسد: «تاریخ عبارت است از علم واقعیات اجتماعی یا همان جامعه‌شناسی حقیقی».^{۴۲} البته سطح آگاهی مردم نیز در این دوران افزایش یافت و توانستند نقش مؤثری در سرنوشت جمعی جامعه خود داشته باشند.

نزدیکی تاریخ به علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، اسناد و امکانات جدیدی را پیش روی مورخان گشود و آن‌ها را تشویق می‌کند تا با بهره‌گیری از داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها، پرسش‌نامه‌ها و تکنولوژی‌های ضبط و پخش، امکان بیشتری در شناخت موضوعات خویش به دست آورده، با دستی پرتر و با آگاهی از دست‌آوردهای تحقیقات درباره موضوعات معاصر، زمینه‌های بیشتری را برای مقایسه آن‌ها با موضوعات ادوار پیشین فراهم کنند. همچنین نقش موضوعات مورد نظر جامعه‌شناسان، اعم از طبقات اجتماعی، رفتارها، مناسبات، تعاملات و ساختارهای اجتماعی، منبع الهامی شد تا مورخان در مطالعه دوره‌های مورد نظر با چنین رهیافت‌هایی به سراغ گذشته بروند و امکان مطالعه چنین مباحثی را در تاریخ تجربه کنند. بر اثر هم‌گرایی تاریخ و جامعه‌شناسی، رویکرد تاریخ جامعه‌شناسانه^{۴۳} و جامعه‌شناسی تاریخی^{۴۴} شکل گرفت و پل میان تاریخ و جامعه‌شناسی شد. این هم‌گرایی بر روش‌شناسی و نظریه‌پردازی این دو رویکرد اثر به‌سزایی گذاشت و موجب شد از روش تاریخی و الزامات مترتب بر پژوهش تاریخی نیز در حد امکان استفاده گردد.

د - رونق مطالعات تاریخی - تطبیقی

از آنجا که هر پدیدای یک محصول تاریخی است، بینش جامعه‌شناسانه هم از اساس خصلتی تاریخی دارد. علی‌رغم زمینه فکری مشترک میان جامعه‌شناسی و تاریخ، وجود برداشت سنتی از علوم اجتماعی باعث شد که گفتگوی مورخان و جامعه‌شناسان به قول پیتر برگ به گفتگوی نائسویان تبدیل شود.^{۴۵} با این همه، تلاش‌های فراوانی در این حوزه‌ها صورت گرفت و افرادی مانند برودل و برگ از حوزه تاریخ، و میلز و گیدنز و آبرامز از حوزه جامعه‌شناسی، به بازسازی نظریه اجتماعی کمک کردند؛ تا آنجا که دیگر یک تحقیق جامعه‌شناسانه کامل، تحقیقی جامعه‌شناسی - تاریخی تلقی گردید و جامعه‌شناسی تاریخی نه یک نوع خاص از جامعه‌شناسی، بلکه جوهر این رشته تلقی شد. نتیجه این هم‌گرایی جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران، تولد پروژه میان‌رشته‌ای جامعه‌شناسی تاریخی بود که می‌خواست از یک طرف با به کارگیری نظریه اجتماعی در شواهد تجربی غرق نشود و از طرف دیگر با قرار دادن کنش و ساختار اجتماعی در بسترهای تاریخی آن‌ها، تبیین‌های جامعه‌شناسی تاریخ‌بنیاد ارائه کند. از حوزه‌های مهم شکل گرفته در این بین، حوزه مطالعات تطبیقی بود.

توجه به تحقیقات تاریخی و تطبیقی پس از جنگ دوم جهانی هنگامی افزایش یافت که ارتباطات بین‌الملل و فروپاشی امپراتوری استعماری و جنگ سرد، نقش مهمی در این تمایل فکری - پژوهشی ایفا کرده بود. مطالعات مهمی که (مبتنی بر رهیافت کارکردگرایی ساختی) طی دهه ۱۹۵۰ صورت گرفته بود از عوامل مؤثر در توجه متفکران به روش تاریخی و تطبیقی بوده است. تحقیقات تاریخی - تطبیقی، روش مفید و توانمندی برای جهت‌یابی در سؤالات اساسی است. چگونه تغییرات اساسی جامعه شکل می‌گیرد؟ روند آتی بنیادین مشترک جوامع چیست؟ به چه علت در حال حاضر برخی شکل‌بندی‌های اجتماعی در برخی جوامع صورت می‌گیرد و در برخی دیگر از جوامع تحقق نمی‌پذیرد؟ برای مثال، تحقیقات تاریخی و تطبیقی در پاسخ به این سؤال که «علت انقلابات اجتماعی در چین و فرانسه و روسیه چیست؟»، این انقلابات را به صورت تطبیقی بررسی می‌کند.^{۴۶} تحقیق تاریخی - تطبیقی از این جهت مناسب و با اهمیت است که می‌تواند

پی‌آمدهای خاص ناشی از ترکیب عوامل اجتماعی را شفاف بیان کند. همین طور از آن جهت مهم نشان می‌دهد که قادر است نظام‌های اجتماعی مختلف را با یکدیگر مقایسه و وجوه اشتراک جوامع را طرح کند و در نهایت به مطالعه تحولات درازمدت جامعه کمک کند. محقق تاریخی - تطبیقی می‌تواند نظریه‌ای را در خصوص جوامع مشخص مورد مطالعه وضع کند و فرآیندهای اجتماعی مشابه جوامع را با یکدیگر مقایسه کند و به مقایسه مفاهیم در بسترهای فرهنگی و زمینه‌های تاریخی مختلف همت گمارد. محقق بر اساس مقایسه فوق می‌تواند به کشف رابطه علی میان نارضایتی سیاسی و تمرکزگرایی قدرت نایل شود و به همان صورت می‌تواند در درک تأثیر متمادی تغییرات درون کشوری بر تمرکزگرایی قدرت و نارضایتی سیاسی نقش اساسی ایفا کند.^{۴۷}

به سبب این که استفاده از منابع دست اول به سبب محدودیت‌های زمانی و مکانی امکان‌پذیر نیست، بسیاری از محققان تطبیقی - تاریخی برای آن که تصویری جامع‌تر و وسیع‌تر به دست آورند، از منابع دست دوم، یعنی نوشته‌های مورخان متخصصی که سال‌ها به مطالعه منابع دست اول پرداخته‌اند، بهره می‌گیرند.^{۴۸}

ه- تحول در بینش و روش تاریخ‌شناسان

علم تاریخ با حضور پررنگ در صحنه اجتماعی و سیاسی سده معاصر، مفهوم بسیار گسترده‌ای یافته است. امروز تاریخ برای به چنگ آوردن رهیافت‌های تمدنی و تحولی، به مفهوم وسیعی نایل آمده است. این تاریخ است که به بررسی احوال اجتماعات گذشته و تطور و تحول آن‌ها و شکوفایی و انحطاط و سقوط آن‌ها می‌پردازد. نگاهی به کتاب‌های تاریخ نشان می‌دهد که اساساً حجم زیادی از داده‌ها و اطلاعات این نوشتارها، در زمینه تاریخ سیاسی و احیاناً مسائل اقتصادی است که در روند دگرگونی‌های سیاسی اثرگذار بوده‌اند و کمتر مسایل اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. اکثر کتاب‌های تاریخی، گزارش، روایت و احیاناً تحلیل رویدادها، عقاید، جنبش‌ها و اعمال و رفتار رهبران بزرگ سیاسی و افراد دخیل در مسایل سیاسی را در بر می‌گیرند و معمولاً حول مفهوم قدرت، سلطه و غلبه در گردش می‌باشند. گویی جز قدرتمندان، کسان دیگر حضور فیزیکی نداشته‌اند. توجه مورخان به تاریخ سیاسی، بیان‌گر این است که اصولاً در تاریخ‌نگاری گذشته، سهمی

برای مردمان عادی در شکل‌گیری رویدادها قایل نبودند؛ در صورتی که می‌توان گفت در پس بسیاری از رویدادها و مناسبات تاریخی، قشر پایین‌دست جامعه نقش اصلی و اساسی را ایفا کرده‌اند ولیکن کمتر به این بخش از جامعه در مناسبات تاریخی توجه شده است. اگر تاریخ را مطالعه کنش اجتماعی انسان‌ها بدانیم، نخستین وظیفه مورخ شناخت این کنش‌ها و بافت اجتماعی و یا همان فضای گفتمانی گذشته است. از این حیث، مورخان علاوه بر شناخت کنش‌ها و رسیدن به واقعیت‌های تاریخی قابل اعتنا، وظیفه تبیین و قابل فهم کردن کنش‌های مورد نظر را نیز بر عهده دارند. تبیین‌های مورد نظر مورخان و توضیح چرایی وقوع کنش‌ها در جهت تفهیم آن‌ها، باید به گونه‌ای باشد که هم برای شخص مورخ در راستای مسأله پژوهشی و سؤال‌ها و فرضیاتی که مطرح کرده است، قابل دفاع باشد و هم مخاطبان و کسان دیگری را که به هر سببی با یافته‌های مورخان ارتباط برقرار می‌کنند، متقاعد کند. مورخان در پی ارائه فهم نظام‌مند از اعمال و رفتار انسان‌ها، در مواردی ناگزیرند جهان طبیعی و به طور کلی هر آنچه را که بر اعمال و رفتار انسان‌ها اثرگذار بوده است، نیز تبیین کنند؛ از این رو، تبیین تاریخی در موارد ضرورت، اعم از تبیین در علوم مختلف است و در عین حال همانند آن‌ها نیز نیست.

در سال‌های اخیر نوع نگاه تاریخ‌نگاران تا حد زیادی تغییر یافته و به مقدار قابل توجهی به زندگی اجتماعی انسان عادی پرداخته است. در تاریخ‌نگاری جدید، به زندگی افراد، گروه‌ها و مناطقی پرداخته می‌شود که قبلاً از لحاظ تاریخی حایز اهمیت تلقی نمی‌شدند؛ از جمله می‌توان توجه به زنان، بردگان، طبقات کارگری، مهاجران و مناطقی چون هند و آفریقا را نام برد. در شرایط کنونی که علاقه برخی جامعه‌شناسان به اطلاعات تاریخی، آنان را به سمت حوزه تاریخ اجتماعی کشانده، احتمال این که جامعه‌شناسان بتوانند حوزه تاریخ اجتماعی را به انحصار خویش درآورند بسیار است.^{۴۹}

از نگاه مورخ معاصر، انسان تنها یک موجود سیاسی نیست؛ بلکه می‌توان سیر تحول حیات او را در قالب تاریخ طبقات اجتماعی، تاریخ ساختارها و تشکیلات و سازمان‌ها، تاریخ تحول زبان و ادبیات، تاریخ افکار و اندیشه‌ها، تاریخ تحولات مذهبی، تاریخ علم، تاریخ هنر، تاریخ جنگ، تاریخ اقتصادی، بررسی روان‌شناسانه شخصیت‌های تاریخی، تاریخ مردم

و صدها موضوع دیگر مورد مطالعه قرار داد. این فرایندی است که در نتیجه تکامل و تحول در حوزه مطالعات تاریخی حاصل شده است.^{۵۰}

از نظر پژوهشگر تاریخ، دیگر اراده قهرمانان و مردان بزرگ به عنوان یگانه راه‌کار برای تبیین رویدادهای تاریخی، ملاک قرار نمی‌گیرد. مورخان در شرایط کنونی با مسؤولیت‌های بزرگی مواجهند و باید با نقاط ضعف خود، همچون عدم درک جهانی و یا عدم درک توانایی خود در فهم مباحث، مواجه شوند و مسلماً آن‌ها باید در پایگاه متواضع‌ترین افراد قرار گیرند.^{۵۱} مورخ تلاش می‌کند در تبیین‌های خود، به دیگر علل و عوامل دخیل، هم‌چون عوامل اقتصادی، اجتماعی، محیطی نیز توجه نشان دهد. امروز تاریخ، عرصه اراده و اندیشه گردیده است و در این تفکر، این انسان است که تاریخ را می‌سازد و حاکم بر سرنوشت خویش است.

نتیجه‌گیری

توجه به تنوع رشته‌های علوم و وابستگی آن‌ها به یک‌دیگر، ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای را بیش از پیش آشکار می‌سازد؛ این بررسی‌ها به مطالعاتی اطلاق می‌شود که در پاسخ به سؤال‌های مطرح، از آورده‌های یک یا چند رشته علمی بهره می‌گیرد. این مطالعات ممکن است به صورت بیان موضوع از یک رشته و یافتن حکم آن در رشته دیگر باشد؛ یا به گونه‌ای بهره‌گیری از دو رشته برای یافتن پاسخ لازم باشد. با دقت در بن‌مایه‌های تولد تاریخ‌نگاری جدید، به ویژه مکتب آنال و تاریخ‌نگاری اجتماعی، می‌توان به اهمیت همکاری‌های بین‌رشته‌ای و فاصله گرفتن از تاریخ‌نگاری سنتی در دهه‌های اخیر بیشتر اشراف پیدا کرد و ضرورت این مطالعات را در عرصه تاریخ و تاریخ‌نگاری دریافت. با پایان گرفتن قرن بیستم و ورود به دهه‌های آغازین قرن بیست و یکم، تنها چیزی که بیش از هر پدیده دیگر به عنوان تنها امر واقع مسلم و محتوم خود را به ما نشان می‌دهد، این است که دنیای اجتماعی‌ای که در آن به سر می‌بریم، زاینده و پرورده یک فرایند جمعی است. ساختارهای اجتماعی کنونی و شیوه‌های جدید تعامل اجتماعی را نمی‌توان بدون یک چشم‌انداز تاریخی و بدون فراتر رفتن از صرف وقایع و حوادث رخ داده در گذشته، مورد تحقیق و کنکاش قرار داد. برای قرار گرفتن در جایگاهی مناسب که

شایسته و مناسب این روند جدید باشد، استفاده از مطالعاتی چون تاریخ اجتماعی ضروری به نظر می‌رسد. مورخ معاصر، تاریخ اجتماعی را برای پرداختن روشن‌تر و چندوجهی به زندگی روزانه مردم، با تاریخ‌نگاری‌های جدیدتری هم‌چون تاریخ فرهنگی، و قوم‌شناسی پیوند داده، که در این میان سهم تاریخ فرهنگی برجسته‌تر است. در این نگرش، مطالعه زندگی روزانه مردم می‌تواند بخش بزرگی از آنچه را که تاریخ اجتماعی در پی آن است، فراهم سازد. زندگی روزانه، بارزترین جلوه‌گاه ظهور و بروز خواست‌ها، سلیقه‌ها، انگیزه‌ها و رفتارهای مردمان عادی و معمولی جامعه است، یعنی همان کسانی که بنابر تعریف، قرار بوده است تاریخ اجتماعی، تاریخ زندگی آن‌ها باشد. این دیدگاه، تاریخ اجتماعی را در ذیل تاریخ سیاسی قرار نمی‌دهد؛ بلکه بر عکس، بر عناصری از تاریخ سیاسی تمرکز می‌کند که بتوان آن را در ساختار تاریخ اجتماعی به کار گرفت.

پی‌نوشت‌ها

1. Social history.

2. Paradigm.

3. Narrative.

۴. نوذری، حسینعلی (ترجمه و تدوین)، *فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۴۳.

۵. هوفستانز، ریچارد، «جامعه‌شناسی تاریخی در آمریکا»، *تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سید هاشم آغاجری، تهران: کویر، ۱۳۸۷، ص ۱۷۹.

۶. اسمیت، دنیس، *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سید هاشم آغاجری، تهران: مروارید، ۱۳۸۶، ص ۱۶.

7. detached observer.

۸. محمدپور، احمد، *ضد روش، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی*، تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۸۸، ص ۳۵۸. برای آگاهی بیشتر بنگرید: کافی، مجید، *جامعه‌شناسی تاریخی (مبانی، مفاهیم و نظریه‌ها)*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.

۹. کافی، مجید، *جامعه‌شناسی تاریخی (مبانی، مفاهیم و نظریه‌ها)*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳، ص ۲۷.

10. Subaltern.

۱۱. اتابکی، تورج، «گفت‌وگو با تورج اتابکی درباره شکل‌گیری تاریخ‌نگاری اجتماعی»، *مهرنامه*، مرداد ۱۳۸۹، ش ۴، ص ۵۴.

۱۲. همان، ص ۵۵.

۱۳. استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷.

۱۴. پستر، مارک، «فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ»، ترجمه حسینعلی نوذری، *تاریخ معاصر ایران*، بهار ۱۳۷۶، ش ۱، ص ۶۶.

۱۵. انوری، حسن، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۵۶۸.

16. History from below.

۱۷. موسی پور، ابراهیم، «تاریخ اجتماعی: رویکردهای نوین به مطالعات تاریخی»، تاریخ و تمدن اسلامی، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، ش ۶، ص ۱۴۱.

18. every day life history.

۱۹. موسی پور، پیشین، ص ۱۴۳.

20. Interdisciplinary study.

21. Multidisciplinary study.

۲۲. رها دوست، بهار، «رویکرد بین‌رشته‌ای و مطالعات ادبی»، زیباشناخت، ۱۳۸۲، ش ۹، ص ۱۹۶.

۲۳. رضا، مهدی، «شکل‌گیری و توسعه میان‌رشته‌ای‌ها در آموزش عالی، عوامل و الزامات»، فصل‌نامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، بهار ۱۳۹۲، دوره پنجم، ش ۲، ص ۱۱۷.

24. Edmund Husserl.

۲۵. قراملکی، احد، روش‌شناسی مطالعات دینی، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۸.

۲۶. گلدمن، لوسین، فلسفه و علوم انسانی، ترجمه حسین اسدی‌پور پیرانفر، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۲۷-۴۱.

۲۷. لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳، ص ۱۷ به بعد.

۲۸. پوزیتیویسم در تلاش بود تا حدود و ثغوری مسلم و قطعی برای علوم انسانی و اجتماعی دست‌وپا کند و آن‌ها را مانند سایر رشته‌ها، به ویژه رشته‌های علوم تجربی و طبیعی، در چارچوب قواعد، نظریه‌ها و قوانین ثابت و مسلم علمی، به عنوان مرزهای مقدس و تابویی، محدود و محصور سازد و در واقع از این طریق مشروعیتی علمی به آن‌ها بخشید.

۲۹. نوذری، حسینعلی، «ماهیت بین‌رشته‌ای علوم: در ضرورت همکاری و تعامل تاریخ و علوم اجتماعی»، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، تابستان ۱۳۸۳، ش ۳۰، ص ۱۱۰.

۳۰. همان، ص ۱۱۱.

۳۱. همان.

۳۲. همان، ص ۱۱۳.
۳۳. کار، ای. اچ.، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۸، ص ۸۹.
۳۴. همان، ص ۱۲۶.
۳۵. نوذری، حسینعلی (ترجمه و تدوین)، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۴۳۱.
۳۶. رضوی، سید ابوالفضل، فلسفه انتقادی تاریخ، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۷.
۳۷. نوذری، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، پیشین، ص ۱۳۶.
۳۸. نوذری، «ماهیت بین‌رشته‌ای علوم: در ضرورت همکاری و تعامل تاریخ و علوم اجتماعی»، پیشین، ص ۱۱۳.
39. Facts.
40. Narrative.
41. Fustel de Coulanges.
42. John Mandaliolis, «Historical Sociology», in Brya S. Turner (ed), The Blackwell Companion to Social Theory, Oxford UK & Cambridge USA: Blackwell, 1996, p 278.
43. Sociological History.
44. Historical Sociology.
۴۵. برگ، پیتر، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۰، ص ۹.
۴۶. نوذری، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، پیشین، ص ۴۱۸.
۴۷. نوذری، «ماهیت بین‌رشته‌ای علوم: در ضرورت همکاری و تعامل تاریخ و علوم اجتماعی»، پیشین، ص ۱۱۳.
۴۸. زندیه، حسن، «تاریخ اجتماعی»، مجله تاریخ اسلام، بهار و تابستان ۱۳۹۰، س ۱۲، ش ۴۵ و ۴۶، ص ۱۷۹.

۴۹. علی زکی، محمد، «پژوهشی در جامعه‌شناسی تاریخی»، کیهان فرهنگی، ۱۳۷۸، ش ۱۵۳، ص ۱۹.

۵۰. زندیه، حسن (مترجم)، «اهداف و مقاصد تاریخ و تاریخ‌نویسان»، رشد آموزش تاریخ، ۱۳۸۰، ش ۵، ص ۲۳.

۵۱. اسمیت، پیشین، ص ۱۶.

